

نگاه

مروری بر کتاب «آشنایی با هنر دقیق خواندن بر اساس مفاهیم و اصول تفکر انتقادی» پنج مرحله هنر دقیق خواندن جوادلکزبان

برای مطالعه نظام‌های فکری، متن درسی، کتاب و روزنامه و دریافت معنی آن کتاب «آشنایی با هنر دقیق خواندن بر اساس مفاهیم و اصول تفکر انتقادی» نوشته لیندا الدر و ریچارد پل با دستورالعمل‌های ساده و سریع به کمک ما آمده است. کتاب در ابتدا خواندن را به عنوان یک کار فکری تعریف می‌کند و سپس مبانی و مفاهیم هنر دقیق خواندن را به وقت شرح می‌دهد و آنگاه در موارد مشخص مانند مطالعه نظام‌های فکری، متن درسی، کتاب و روزنامه رهنمودهای اختصاصی خود را ارائه می‌دهد. در پایان نیز پنج مرحله هنر دقیق خواندن در مورد متن‌های انتخابی کتاب مانند اعلامیه استقلال آمریکا، هنر عشق‌ورزیدن و مفهوم آموزش تمرین می‌شوند.

به عقیده لیندا الدر و ریچارد پل خواندن نوعی کار فکری است. و کار فکری مستلزم آمادگی برای پشتکار به خرج دادن در مواجهه با مسائل پیچیده است. آنها در مثالی جالب کار فکری را فعالیتی مانند تعمیر ماشین توصیف می‌کنند: بررسی، عیب‌یابی و تعمیر موتور ماشین را در نظر بگیرید. اینجا مهم‌ترین مسئله این است که بدانیم کارهای لازم را چطور باید انجام داد. اینکه چطور از ابزارهایی که داریم برای بازکردن موتور استفاده کنیم و بعد چطور هر قطعه را آزمایش و عیب‌یابی کنیم. دانستن همه این‌ها مستلزم این است که سیستم احتراقی موتور ماشین را بشناسیم و بدانیم چطور کار می‌کند. از هیچ‌کس توقع نمی‌رود بتواند بدون آموزش – هم عملی و هم نظری – موتور ماشین را تعمیر کند.

لیندا الدر و ریچارد پل تاکید دارند اگر بدون اینکه بدانید خواندن درست یعنی چه فقط یاد گرفته‌اید «یخواند»، درواقع بدون‌خواندن را آموخته‌اید. به همین دلیل است که خواندن برای اغلب افراد کاری است منفعلانه. انکار تصورشان از خواندن چنین چیزی است؛ چشم‌ت را از چپ به راست حرکت می‌دهی و خط به خط پیش می‌روی تا به‌نوعی، به شکلی نامعلوم، معناها خودبه‌خود و بی‌هیچ تلاشی وارد ذهن شود.

آنها از مفهومی کلیدی به نام ذهن اندیشمند یاد می‌کنند. ذهن اندیشمند در پی معناهاست، آنچه را گفته می‌شود از این پاراگراف به پاراگراف بعدی بررسی می‌کند، و مرز روشنی میان تفکر خود با تفکر نویسنده می‌کشد. هدفمند است، درنتیجه نحوه خواندنش را به تناسب اهدافی معلوم تنظیم می‌کند. منسجم است، درنتیجه انگاره‌های متن را به انگاره‌هایی که خود از پیش بر آنها اشرف دارد ربط می‌دهد. نقادانه می‌اندیشد، درنتیجه متن را مدام از حیث وضوح، درستی، دقت، ربط و مناسبت داشتن، عمق، وسعت نظر، منطقی‌بودن، اهمیت و انصاف ارزیابی می‌کند. پذیرای نگرش‌های تازه است، درنتیجه برای حرف‌های تازه ارزش قائل است و از آنچه می‌خواند چیزها می‌آموزد.

برای لیندا الدر و ریچارد پل هر کتابی بالقوه در حکم یک آموزگار است. به این تعبیر خواندن یعنی روندی نظام‌مند برای آموختن معناهای اساسی از آن آموزگار. اگر خواننده خوبی بشویم، می‌توانیم معناهای اساسی آموزگاران بی‌شماری را بیاموزیم که آموزه‌هایشان در کتاب‌هایی که نوشته‌اند همیشه در دسترس و حی‌وحاضر است. وقتی انگاره‌های بنیادی این آموزه‌ها را به‌واسطه دقیق خواندن وارد ذهن کنیم، می‌توانیم آنها را در زندگی‌مان به کار بیاوریم.

از نگاه لیندا الدر و ریچارد پل دقیق‌خوانی دربردارنده استخراج و درونی‌سازی آگاهانه معناهای مهم نهفته در متن است. در حکم کلنجاررفتن با متن است. ذهن اندیشمند به شیوه‌ای منظم پیش می‌رود تا به ذهنیت نویسنده راه پیدا کند. شالوده چنین نظامی دقیق‌خوانی است. آنها سپس پنج مرحله دقیق‌خوانی را توضیح می‌دهند با این تذکر که خواننده اندیشمند همیشه همه این مراحل را به کار نمی‌بندد، بلکه گاهی به‌تبع مقصودی که از خواندن دارد از میان آنها انتخاب می‌کند.

مرحله اول نقل‌به‌معنا کردن جمله‌به‌جمله متن است که در آن هر جمله‌ای را که می‌خوانید به بیان خود نقل‌به‌معنا کنید. مرحله دوم، واضح‌سازی تز مطرح‌شده در پاراگراف است که باید نکته اصلی پاراگراف را در یک یا دو جمله بیان کنید. سپس نکته‌ای را که به بیان خودتان نقل‌به‌معنا کرده‌اید، توضیح دهید. آنگاه با ربط‌دادن این تز به وقایع عبوی در جهان واقع، مثال‌هایی از آن به دست دهید. در مرحله سوم با واکاوی باید بدانید هر چیزی که می‌خوانید محصول تفکر نویسنده است. در این مرحله مهم‌ترین اطلاعات با داده‌ها، اساسی‌ترین نتیجه‌گیری، بنیادی‌ترین مفاهیم، نظریه‌ها، یا انگاره‌ها، پایه‌ای‌ترین مفروضات، مهم‌ترین استلزامات و دیدگاه نویسنده را مطالعه و بررسی می‌کنیم. مرحله چهارم، ارزیابی منطقی، با معیارهایی چون وضوح، دقت، درستی، مربوط بودن، اهمیت، عمق، وسعت نظر، منطقی‌بودن و انصاف است. هر متن ممکن است مطابق برخی از این معیارها باشد اما بر برخی دیگر تطابق نداشته باشد. مثلا نویسنده‌ای ممکن است حرفش را به‌وضوح تبیین کرده باشد، اما اطلاعاتی که در نوشته‌اش آورده دقیق نباشد. بنابراین ما خواننده‌ها باید این مهارت را داشته باشیم که کیفیت تفکر نویسنده را ارزیابی کنیم. منتها اول باید بتوانیم به‌دقت معنای مورد نظر نویسنده را به بیان خودمان بازگو کنیم، بعد به سراغ ارزیابی برویم. مرحله پنجم، اندیشیدن از منظر نویسنده است که باید در این مرحله خود را به‌جای نویسنده بگذاریم و از زبان او حرف بزنیم. این مرحله در حکم امتحان نهایی است برای تعیین اینکه حرفش را فهمیده‌ایم یا نه. وقتی خود را به جای نویسنده می‌گذاریم درواقع داریم چنین چیزی می‌گوییم: «بین، من می‌خواهم وارد ذهن نویسنده بشوم و از زبان او حرف بزنم. به‌جای نویسنده به پرسش‌هایی می‌پردازم که دیگران ممکن است درمورد متن داشته باشند و از زبان نویسنده به آنها پاسخ خواهم داد. مثل بازگیری که دارد نقشی را ایفا می‌کند، سعی می‌کنم کاملا خود نویسنده باشم». برای اینکه بتوانید نقش نویسنده را بازی کنید، باید یک هم‌بازی داشته باشید که متن را خوانده باشد و پرسش‌های مهم درمورد آن را مطرح کند. تلاش برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها باعث می‌شود با منطق نویسنده فکر کنید. این تمرین روش خوبی است برای اینکه بدانیم آیا معناهای اصلی متن را واقعاً درک کرده‌ایم و متن را دقیق خوانده‌ایم.

سخن‌گفتن از تنهایی متفکری که بر فراز تاریخ مدام در حال گشت‌وگذار بوده و از قرن شانزدهم تاکنون بی‌وقفه از نسوی انبوه مخالفان و مفسران و حامیانش احاطه شده است، شاید افراطی و حتی نشدنی به نظر برسد، اما آلتوسر* صحبت از تنهایی ماکیاوولی را شدنی می‌داند و معتقد است این تنهایی بیش از هر چیز مبتنی بر این واقعیت است که ماکیاوولی غیرقابل طبقه‌بندی است و نمی‌توان او را در کنار دیگر متفکران یک اردوگاه فکری و در یک سنت نشانند. از این‌رو آلتوسر باور دارد طبقه‌بندی کردن ماکیاوولی راه به جایی نمی‌برد

و بی‌تردید به علت همین عدم قابلیت طبقه‌بندی‌شدن است که طرف‌هایی چنان متفاوت و نویسندگانی چنان بزرگ در محکومیت یا در اقتباس از ماکیاوولی ناتوان ماندند و ماکیاوولی را تفکر شیرها بخشی از تفکر این مفسران گریخته است، چراکه به‌زعم آلتوسر «همواره چیزی هضم‌نشدنی در ماکیاوولی وجود دارد». با وجود مخالفان سرسخت و طرفداران جدی ماکیاوولی، عمده شارحانش توافق دارند که در ماکیاوولی چیزی سراسر متفاوت از مسائل حل‌ناشده هست؛ نوعی معما که چه‌بسا کشف‌ناشدنی باشد. از همین‌رو، گروهی در آخر عمر خود گفت «مسئله ماکیاوولی هرگز حل‌وفصل نخواهد شد» زیرا این مسئله حاوی معمایی است که از دید آلتوسر می‌تواند فرم‌های متفاوتی به خود بگیرد، برای نمونه فرم دوره‌ای غامض مشهوری که می‌خواهد سر دربیورد ماکیاوولی آخر سلطنت‌طلب بوده است یا جمهوری خواه، این مخصصه حتی می‌تواند فرم دقیق‌تری پیدا کند؛ چگونه است که تفکر ماکیاوولی توأمان قاطع و فزّار است؟ آلتوسر به شرح درخشان کلود فلور از ماکیاوولی ارجاع می‌دهد که در آن لغور معتقد است این تفکر از رهگذر وقفه‌ها، گریزها و تناقضات حل‌ناشده انکشاف می‌یابد. از نظر آلتوسر، تمام این مباحث معذب‌کننده این تصور را قوت می‌بخشد که تنهایی ماکیاوولی در خصلت نامعمول تفکر او نهفته است. تفکری از جنس «آشنایی غریب» یا «قسمی اسرارآمیزی» فریود که قربانی بی‌نهایت با ما دارد، اما به تعبیر دی ساتسین در قرن نوزدهم، «ما را در شگفتی فرو می‌برد و اندیشناک رها می‌سازد». در تفسیر آلتوسر، ماکیاوولی مبدع فرم تازه‌ای از شناخت است؛ شناختی که برای درک آن باید پیش از هر چیز فرام کلاسیک معمای ماکیاوولی را از میان برداشت. این فرم کلاسیک که مانع درک معاصر ماکیاوولی است، از دید آلتوسر همان دوگانه مکرری است که می‌خواهد ماکیاوولی را در یکی از دو سنت سلطنت‌طبی یا جمهوری خواهی جانمایی کند. اینکه، «آیا ماکیاوولی در قلب خویش یک سلطنت‌طلب بود، چنان‌که علی‌الظاهر شهریار از آن حکایت می‌کند، و یا یک جمهوری خواه، آن‌گونه که گفتارها حاکی از آن است؟» آلتوسر با رد این شیوه از سنخ‌شناسی کلاسیک حکومت‌ها که به ارسطو برمی‌گردد، نشان می‌دهد که دست بر قضا ماکیاوولی از پذیرش

تنهایی ماکیاوولی



شیمایا بهره‌مند

و کاربست این سنخ‌شناسی امتناع داشته و تأملاتش مبتنی بر تعریف ذات هیچ نوع مشخصی از حکومت نیست. درواقع قصد ماکیاوولی از طرح ایده‌هایش نوعی نظریه‌پردازی دولت ملی نبوده است بلکه فراتر از آن، قصدش «طرح پرسشی سیاسی است در مورد پیش‌فرض‌های بنیان‌گذاری دولتی ملی در کشوری چندپاره (ایتالیا)، که طعمه تقسیم‌بندی‌ها و تهاجمات خانمان برانداز شده است». مسئله سیاسی رادیکالی که ماکیاوولی طرح می‌کند این است که وظیفه سیاسی برساختن دولت ملی از عهده هیچ‌یک از دولت‌های موجود از هر سنتخی برنمی‌آید، چراکه همه این مدل‌های مستقر، قدیمی یا در قالب مفاهیم مدرن، گرفتار فنودالیسم بودند و بنابراین، «تنها شهریارِ جدید در امارتی جدید» قادر به انجام این وظیفه دشوار است. به‌گفته ماکیاوولی، برای بنیان‌گذاری دولت جدید باید «تنها» بود، برای خلق نیروهای توانمند جهت هر نوع سیاستی، برای وضع قوانین و سرانجام، طراحی و حفاظت از بنیان‌ها باید تنها بود. آلتوسر تنهایی ماکیاوولی را روی این آموزه او درباره تنهایی شهریار تا می‌زند و آن را نخستین لحظه دولت می‌خواند؛ لحظه‌ای که کار انسانی یکه است که از جایگاه فردی خصوصی به مقام شهپریار می‌رسد. اما کار به همین جا ختم نمی‌شود و لحظه دوم دولت است که خوانش‌های تقلیل‌گرا از ماکیاوولی را از اعتبار می‌اندازد. این لحظه دوم در تفسیر آلتوسر، زمانی است که دولت بعد از بنیان‌گذاری باید دوام بیآورد. برای این منظور، شهریار که در بنیان‌گذاری تنها بود، به تعبیر ماکیاوولی اینک باید «به بسیار بدل شود». و ساختاری از قوانین محافظ مردم در مقابل تجاوزات نجبا ایجاد کرده و حکومتی «مخلط» تأسیس کند که در آن همه نمایندگی می‌شوند. بنابراین، لحظه دوم، جمهوری خواهی ماکیاوولی را نشان می‌دهد؛ لحظه ریشه‌دواندن قدرت در میان مردم با دقیق‌تر، ریشه‌دواندن در میانه تناقضات مبارزه بین مردم و نجبا. چراکه ماکیاوولی تضاد طبایع، تضاد نژاد، در برابر فریه و در یک کلام، مبارزه طبقاتی را برای توانمندسازی و توسعه دولت یک اصل ضروری می‌دانست. «باید تنها بود تا در انجام وظیفه تاریخی برساختن دولت ملی آزادی داشت»، یا به تعبیر خود ماکیاوولی، باید «در بخت و ویرتو، آبدیده شد تا به‌نجوی از ریشه‌های خود گسست»، و به‌طرزی ترمیم‌ناپذیر از فرم‌های سیاسی موجود جهان گذشت. آلتوسر دست آخر می‌گوید همان‌گونه که ماکیاوولی گفت «باید برای بنیان‌گذاری تنها بود»، من نیز می‌گویم «ماکیاولی مجبور بود تنها باشد تا دست به نوشتن «شهریار» و «گفتارها» بزند. به تنهایی، یعنی مجبور بود آبدیده و آماده باشد تا به‌نجوی از حقایق بدیهی مسلط در جهان کهن گسست کند. از ایدئولوژی فاصله بگیرد، تا از آزادی جهت بنیان‌گذاری نظریه‌ای جدید برخوردار گردد».

✽ «ماکیاولی و ما»، لویی آلتوسر، ترجمه فواد حبیبی و امین کریمی، نشر اختران



شکل‌های زندگی؛ به بهانه انتشار «ماکیاولی برای همه» پاتریک بوشرون

ماکیاولی برای روزهای دشوار



نادر شهریوری (صدقی)

کارهایی که تأثیراتش نه‌تنها دیگر انسان‌ها را به مخاطره می‌اندازد، بلکه سایر موجودات زنده و سلامتی کل سیاره را هم تهدید می‌کند.^۱ از نظر ماکیاوولی سرشت آدمی تغییر نمی‌کند. انسان حتی اگر در شرایط اجتماعی متفاوتی قرار گیرد، باز بیشتر از هر چیز به فکر منافع فرداش است. این اگرچه اصلی ثابت در اندیشه ماکیاوولی است اما همه ماکیاوولی نیست، زیرا ماکیاوولی هم‌زمان فضایی را برای کشایش‌های تازه باز می‌گذارد و به آدمی در هر شرایط زمانی این فرصت را می‌دهد تا «بخت» خود را بیازماید و این را هم فراموش نکند که آن‌گاه به نتیجه موردنظر می‌رسد که فرصت را از دست ندهد و هم‌زمان خود را در مسیر رویایی‌هایی قرار دهد که سرنوشت بر سر راهش قرار می‌دهد. از دست ندادن فرصت‌ها یا همان «درک لحظه» ازجمله مفاهیم کلیدی و مهم در منظومه ماکیاوولی است که اگرچه آن را به شهریار پیشنهاد می‌کند، اما در شرایط‌های گوناگون همگان نیز می‌توانند از آن استفاده کنند تا موقعیت خود را ارتقا ببخشند. هنگامی که از این‌هاهی مواجه می‌شویم که می‌تواند در هر دوره‌ای از زندگی به کار آید. عنوان کتاب «Un été avec Machiavel» (تابستانی با ماکیاوولی) است و بوشرون در این کتاب می‌کوشد ماکیاوولی را از ماکیاولیسم جدا کند. به نظرش «ماکیاولیسم آموزه ماکیاوولی نبود، بلکه آموزه‌ای بود که بدخواه‌ترین رقیایش به او نسبت دادند». روی هم‌رفته ماکیاولیسم ادعایی ضد ماکیاولی بود.^۲ به نظر بوشرون ایسم‌ها هرکدام سدهایی هستند که ایده‌پردازان را در چارچوب دکم‌های خود اسیر می‌کنند. بوشرون بر این باور است که زمانه اقتدار یک ایده یا یک تفسیر یا یک ماکیاولی سبزی شده و اکنون زمانه‌ای است از میان ماکیاوولی‌های گوناگون، یک ماکیاول که مقتضای زمانه ماست بر سرنوشت ما فرمان می‌راند. حال این سؤال مطرح می‌شود که از میان ماکیاوولی‌های گوناگون کدام‌یک پاسخ‌گوی زمانه فعلی است، به بیانی دیگر اگر ماکیاوولی به نحوی معجزه‌آسا به اکنون منتقل شود، کدام چهره خود را به زمان کنونی منتقل می‌کند. آیا همان ایده‌های گذشته‌ا تکرار می‌کند یا چیزی بر آنها اضافه می‌کند. این سؤال را هم‌اکنون نیز می‌شود از ماکیاوولی پرسید، به نظر می‌رسد به‌رغم پیشرفت‌های چشمگیر و گسترده و متنوعی که جهان فعلی را از زمانه ماکیاوولی جدا می‌کند، در پاسخ او تغییری رخ ن‌داده باشد، «چون به نظرش مردم هنوز به دنبال منافع شخصی و کوتاه‌نظرانه خود هستند،

ماکیاولی برای همه

پاتریک بوشرون
لیلی سازگار

نشر نو



۵. «ماکیاولی برای همه» پاتریک بوشرون، ترجمه لی‌لی سازگار

عطف

ابهام‌آزادی

شرق: «اگزینستانسیالیسم از همان آغاز خود را فلسفه ابهام تعریف کرد». این محور ایده کتاب «اخلاق ابهام» اثر سیمون دوپووار است که در آن می‌گوید «ادعا شده که اگزینستانسیالیسم فلسفه ابزورد و یأس است، فلسفه‌ای که انسان را در دل‌شوره‌های سترون، در سوبژکتیویته‌ای تهی محصور می‌کند، اگزینستانسیالیسم از تجهیز انسان با هر اصلی برای انتخاب‌کردن ناتوان است؛ بگذارد انسان هر آنچه خوش دارد انجام دهد؛ در هرحال بازی را باخته است».

دوپووار می‌نویسد «آری گفتن به خصلت تقلیل‌ناپذیر ابهام بود که کی‌یرکتور خود را در مقابل هگل قرار داد و براساس «ابهام» است که، در نسل خود ما، سارتر در هستی و نیستی انسان را به‌صورتی بنیادین تعریف کرد، آن هستنده‌ای که بودنش نبودن است، آن سوبژکتیویته‌ای که خود را فقط با حضور در جهان تحقق می‌بخشد، آن آزادی متعهد، آن تموج برای خود که بلاواسطه معطوف به دیگران است». دوپووار در بخشی با عنوان «ابهام و آزادی» از موتنی نقل می‌کند که «کار مدام زندگی ما برساختن مرگ است» و بعد از شاعران لاتین نقل‌قول می‌آورد: «نخستین ساعت به ما زندگی می‌بخشد و سپس شروع می‌کند به در کام فروریدن آن» و دیگر بار: «همچنان که زاده می‌شویم، می‌میریم». دوپووار معتقد است آدمی این‌ صذونقیضی بودن تراژیک را که حیوان و گیاه صرفاً متحملش می‌شوند می‌شناسد و به آن می‌اندیشد. و به موجب آن پارادوکسی جدید در سرنوشت او دخیل می‌شود.

«حیوان ناطق» از وضعیت طبیعی‌اش می‌گریزد بی‌آنکه خود را از آن برهاند. او هنوز بخشی از این جهانی است که آگاهی‌ای از آن است. او خود را همچون درون‌بودگی محضی ابراز می‌کند که هیچ قدرت بیرونی‌ای نمی‌تواند در برابرش با بگیرد، و خویشتر را نیز چوان چیزی تجربه می‌کند که وزن تاریک چیزهای دیگر او را در هم شکسته است. او در هر لحظه می‌تواند حقیقت نازمان‌مند وجود خود را دریابد. اما میان گذشته که دیگر وجود ندارد و آینده که هنوز وجود ندارد، این لحظه‌ای که او وجود دارد هیچ است. از دیدِ دوپووار، در میان جهان ابژه‌ها فقط او این امتیاز را در دد اختیار دارد که سوزه‌ای منحصربه‌فرد و حاکم باشد و آن را با دیگر هموعانش نیز شریک است. او، که به‌نویه خود ابژه‌ای است برای دیگران، صرفاً فردی است در میان جمعی که به آن وابسته است. به‌زعم دوپووار، بدو وجود و زیست آدمیان، همه این ابهام تراژیک وضعیشان را احساس کرده‌اند. آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در جوهری واحد ادغام کنند. آنان که دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌اند سلسله‌مراتبی میان بدن کرده‌اند، آسا از بدو وجود فیلسوفان و اندیشیدندان بیشترشان کوشیده‌اند آن را در نقاب کنند. آنان کوشیده‌اند یا ذهن را به‌ماده فروکاهند، یا ماده را در ذهن بازجذب کنند، یا این‌ دو را در